

مکاتب امنیتی؛ نقدهای موجود و ضرورت طرح نگرشی نوین

نوراله قیصری^۱

استادیار گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۹۳/۱/۱۷ - تاریخ تصویب: ۹۳/۴/۲۴)

چکیده

مکاتب امنیتی مجموعه‌ای از نظریات و رهیافت‌های تبیین‌کننده مفهوم امنیت، مبتنی بر بنیان‌های نظری هستی، معرفت و انسان‌شناختی مختلف، روایت‌های مختلفی از امنیت، ویژگی‌ها و مختصات آن به دست داده‌اند. تأثیرگذاری نظریه‌ها در سیاست‌ها و سیاستگذاری‌های امنیتی، لزوم بررسی و نقد این نظریات را ایجاب می‌کند. زمینه‌پایگی جغرافیایی و ایدئولوژیک در چارچوب پارادایم هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی مدرن، تفاوت ماهوی در درک معنای امنیت در جهان تنوعات هستی‌شناختی و انسان‌شناختی ایجاد کرده است. در این مقاله، ضمن معرفی مکاتب امنیتی موجود، نقدهای موجود و ضرورت طرح نگرشی نوین به معنا و ادراک امنیت مبتنی بر واقعیات تنوع‌هستی موجود بررسی شده است.

واژگان کلیدی

اسلام، امنیت، معمای امنیتی، مکاتب امنیتی، نظریه‌های امنیت

طرح مسئله

امنیت چیست؟ امنیت چگونه پدیدار می‌شود؟ آیا تحقق امنیت مطلق امکان‌پذیر است؟ وضع مطلوب و ممکن امنیت چگونه وضعیتی است؟ چگونه می‌توان امنیت را پایدار ساخت؟ امنیت چگونه ناپایدار می‌شود؟ تهدیدات و معضلات امنیتی چگونه تهدیدات و معضلاتی هستند و چگونه پدیدار می‌شوند؟ مطالعات امنیتی یکی از حوزه‌های فرعی روابط بین‌الملل هفتاد سال است که تلاش می‌کند به چنین پرسش‌هایی پاسخ دهد. علی‌رغم تلاش‌های صورت‌گرفته، موضوع امنیت همچنان موضوعی حساس در مباحث عمومی است و ناامنی همچنان وضعیتی نگران‌کننده دارد. تغییرات زیست‌محیطی، فجایع طبیعی، حوادث و فجایع صنعتی، بیماری‌ها و امراض مسری، تروریسم، منازعات نظامی، افزایش و متنوع شدن جرایم و سایر عوامل دست‌ساز انسانی، محیطی ناامن را پدید آورده که در آن نوع انسان با خطر نابودی مواجه شده است. اندیشیدن به این معضل اساسی به پیدایش مکاتب مختلفی که هر یک از مبانی و رویکردی متفاوت به مفهوم‌سازی و تبیین ابعاد و علل بودن نبود امنیت و ناامنی پرداخته‌اند، منجر شده است. حاصل مجموعه‌ای از ایده‌ها، روش‌ها و مطالعات موردی است که به مطالعات امنیتی مشهور شده است. داوری در مورد اینکه کدام مکتب فارغ از نگرش مؤسسان و هواداران، بر دیگری برتری دارد، آسان نیست. پیچیدگی و چندلایه بودن و تنوع عوامل مؤثر در ایجاد، پایداری، زوال و نابودی امنیت، باعث شده است که هیچ‌یک از مکاتب موجود به رغم توان و ادعا، نتواند همه زوایای موضوع را در بر بگیرد و نویدبخش وضعیتی رضایت‌آمیز باشد. می‌توان ادعا کرد که تمام مکاتب در مجموع هنوز هم قادر به ارائه تبیینی جامع و مانع از مقوله امنیت نیستند و وجوه ناشناخته‌ای از این موضوع وجود دارد که اندیشمندان و پژوهشگران این حوزه به آن توجه نکرده‌اند. از این رو، غفلت یا ناتوانی در تبیین تمامی وجوه این پدیده، همواره عرصه را برای ظهور نظریات و مکاتب جدید فراهم کرده است.

مکاتبی که در نقد نظریات و مکاتب موجود و تلاش‌های نظری و عملی برای بازنمایی وجوه غفلت‌شده یا ناتوان از بازنمایی در این مکاتب، برای خود هویت‌سازی کرده‌اند. هدف این مقاله بررسی، ارزیابی و نقد مکاتب موجود امنیتی است. برای این مقصود ابتدا هر یک از این مکاتب به‌اختصار معرفی می‌شوند. در معرفی هر مکتب، آموزه‌ها و پیش‌فرض‌های اصلی، روش بررسی، مبانی نظریات و دیدگاه‌هایی که نظریه از آن تأثیر پذیرفته از طریق بررسی نظریه‌پردازان شاخص هر مکتب بررسی می‌شوند. دلیل این گزینش این است که در شکل‌گیری مکاتب به‌طور معمول همه نظریه‌ها و نظریه‌پردازان شکل‌دهنده آن، سهم یکسانی ندارند و طبیعتاً در بررسی هر مکتب، به نظریه‌های برجسته و مطرح آن بیش از سایر نظریه‌ها ارجاع داده می‌شود.

روش نقد و ارزیابی مکاتب این است که پس از معرفی کلیات و عناصر سازنده و صاحب‌نظران شاخص هر مکتب، ابتدا نقدهای موجود در رابطه با مکاتب که به‌نوعی مخالفان و هواداران یا مؤسسان مکاتب رقیب بیان کرده‌اند، ارائه می‌شود. این نقدها که با باریکاندیشی و تأمل و دقت در مبانی نظری، حوزه‌ها و ابعاد، روش‌شناسی و الزامات عملی و راهبردی کاربردی هر مکتب به دست آمده، برای آگاهی از نقدهای مرتبط با این مکاتب مفید است.

معرفی

مکاتب امنیتی را می‌توان بر اساس ضابطه‌های مختلف تقسیم‌بندی کرد. یکی از این ضابطه‌ها مکان‌پیدایش و بالندگی این مکاتب است. از این حیث، امریکا را باید مبدأ پیدایش نظریات امنیتی دانست. از این رو، می‌توان از مکاتب امریکایی و در مقابل آن از مکاتب اروپایی که بیشتر در نقد مکاتب امریکایی هویت یافته‌اند نام برد. مکاتب امریکایی بر محور ایدئولوژی‌های لیبرالی، نولیبرالی و محافظه‌کارانه و در نامگذاری‌های رئالیسم و انواع آن، سازه‌گرایی، نظریه‌نظم جهانی سامان یافته‌اند. اگر بخواهیم مکاتب امریکایی را روی برداری نشان دهیم، می‌توان گفت که واقع‌گرایی شامل واقع‌گرایی هجومی^۱ و واقع‌گرایی دفاعی^۲ در مرکز و واقع‌گرایی پساکلاسیک^۳ در حاشیه این مرکز قرار می‌گیرد. سازه‌گرایی^۴، نظریه‌نظم جهانی^۵ در میانه واقع می‌شود که با ایدئولوژی نومحافظه‌کاران و لیبرالیسم سنتی نزدیک است. مکاتب امنیتی در اروپا شامل مکاتب سنتی (واقع‌گرایی)، مکاتب انتقادی، مکتب کپنهاگ و مکتب پاریس است. در حاشیه این مباحث مکاتب پست‌مدرنیستی و فمینیستی قرار دارد. این مکاتب به‌نوعی متأثر از ایدئولوژی‌های محافظه‌کارانه انگلیسی، لیبرالیسم و پست‌مدرنیسم فرانسوی و ایدئولوژی مارکسیستی پدیدار شده‌اند. تمامی این نظریات و مکاتب مدرن هستند و کاربرد اصطلاح کلاسیک در مورد برخی از آن‌ها همانند واقع‌گرایی کلاسیک، به معنی تفاوت در صورت‌بندی‌های نظری و روش‌های پژوهش است و نه در بنیان‌های نظری انسان‌شناختی و هستی‌شناختی آن.

نکته دیگر اینکه مکاتب امنیتی اگرچه در موضوع امنیت نوآورهایی دارند، در ابعاد معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی و امدار مکاتب فلسفی و معرفت‌شناختی هستند. از این رو، مکاتب امنیتی از دو منشأ هستی‌شناختی ایده‌آلیستی ذهن‌گرایانه و ماتریالیستی عقل‌گرایانه و

1. Offensive Realism .
2. Defensive Realism .
3. Post-classical realism.
4. Costructivism.
5. World system theory.

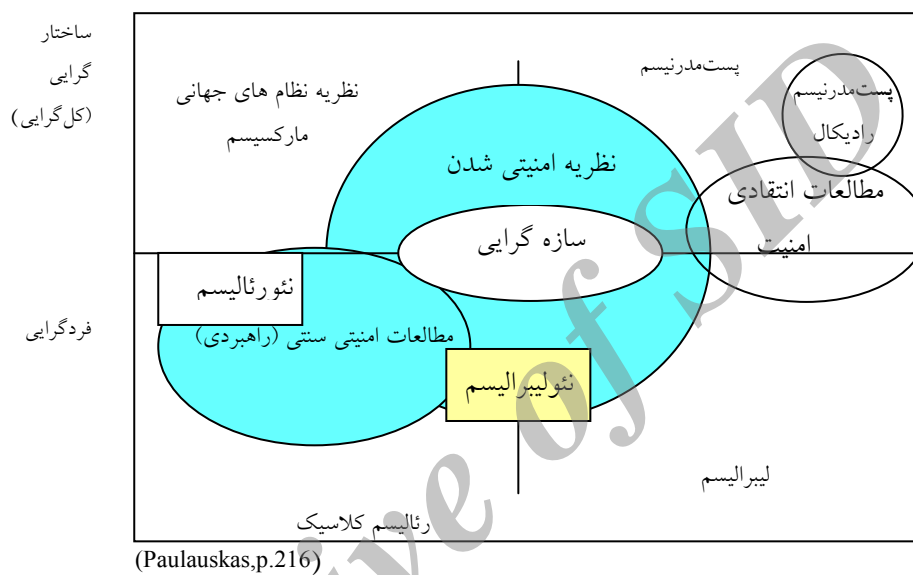
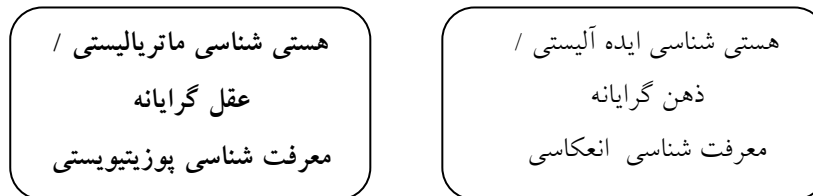
معرفت‌شناسی بازتابی و پوزیتیویستی متأثر هستند. مکتب انتقادی و سایر مکاتب پست‌مدرن در هستی‌شناسی ایده‌آلیستی و ذهن‌گرایانه و در معرفت‌شناسی بازتابی هستند. مکاتب نظام جهانی و مکاتب سستی امنیت در هستی‌شناسی ماتریالیستی عقل‌گرایانه و در معرفت‌شناسی پوزیتیویستی هستند. سایر مکاتب، همانند مکتب کپنهاگ، مکتب پاریس و سازه‌گرایی متأثر از هر دو منبع هستند. به‌علاوه، از نظر سطح تحلیل، مکتب نظام جهانی به کل‌گرایی و مکتب سستی به فردگرایی تمایل دارد. توضیح اینکه تمایز میان مکاتب امریکایی انگلیسی و مکاتب اروپایی امنیت در معرفت‌شناسی به تمایزات اساسی تری برمی‌گردد که بنیان‌های فلسفی این مکاتب را می‌سازد. راهبردهایی که مکاتب فلسفی امریکایی انگلیسی و مکاتب اروپای قاره‌ای برای حل مسائل محوری از جمله معضلات مربوط به تبیین دانش و حقیقت در پیش گرفته‌اند، به طرح پرسش‌های متفاوت تفاوت در مفهوم‌سازی‌های متفاوت منجر شده است. در این موضوع، ظهور معرفت‌شناسی هگلی به‌مثابه نقطه عطف در تمایز رویکردهای این فلسفه‌ها شایان توجه است. معرفت‌شناسی هگلی درباره تبیین دانش و حقیقت به زمینه تاریخی آن ارجاع می‌دهد. هگل متأثر از نقد کانتی خرد و بازشناسی کانت درباره داده‌هایی که فاعل شناسایی به دانش می‌دهد^۱، و در امتداد آن بر این شد که از جمله محدودیت‌های بنیادی خرد، استقرار آن در زمینه تاریخی است. از این رو، به اعتقاد هگل حتی مقولات تفسیر کانتی خرد را نیز باید در موقعیت تاریخی زمانی آن و بنابراین محصور در زمان و مکان درک کرد. چنین نگرشی به عقل، دانش و حتی حقیقت خط سیر بسیار متفاوتی از معرفت‌شناسی را در اروپای قاره‌ای ایجاد کرد. از الزامات ایده هگلی این بود که هر عقیده با اینکه می‌تواند حقیقی باشد، اما جزئی است و درک آن به قرار گرفتن در چشم‌انداز تاریخی و فرهنگی آن بستگی دارد. به‌علاوه، درک معنای یک رخداد یا عقیده به صورت انفرادی و مجزای از کل امکان‌پذیر نیست. هر جزئی بیانگر کل یا آنچه که روح زمانه خوانده می‌شود نیز است. بنابراین، دو تحولی که با ایده هگلی از غیرتاریخی به تاریخی شدن یا بودن و از جزئی یا انفرادی^۲ به فرهنگ به‌مثابه کل ایجاد شد، به نقطه عطفی در معرفت‌شناسی در فرانسه و آلمان تبدیل شد (Alcoff, 2010: 287). این ایده‌ها در هر یک از این دو کشور هوادارانی یافته و از آن زمان تا کنون معرفت‌شناسی مبتنی بر تاریخ و فرهنگ بنیان بسیاری از نظریات و از جمله نظریات امنیت قرار گرفته است.

۱. کانت معتقد بود که نوعی انقلاب کپرنیکی در معرفت‌شناسی ایجاد کرده است. کپرنیک معتقد بود که برای تبیین حرکت ظاهری اجرام سماوی به دور زمین نباید به نیروی محرکه اجرام (طبق گفته بطلمیوس)، بلکه به گردش زمین به دور خود رجوع کرد. کانت در مقام قیاس با کپرنیک مدعی شد که تبیین بسیاری از ابعاد مشاهده‌شدنی چیزها (ابژه‌ها)، نه از طریق ارجاع به ویژگی و خصوصیات آن چیزها، بلکه با مراجعه به ویژگی‌ها و خصوصیات مشاهده‌کننده آن‌ها امکان‌پذیر است (Cleeve, 2010: 473).

2. Individual.

معرفت‌شناسی مارکسیستی تبیینی ماده‌گرایانه از چشم‌انداز تاریخی به دست داده که بر اساس آن روح هر عصر در دانشی که در اصل از اقدامات اقتصادی برآمده، بیان می‌شود. مقولات کانتی اگر در دستگاه هگلی تاریخی شد، در نظم مارکسی، از طریق پیوند با منافع طبقاتی سیاسی شد. ایدئولوژی به مفهومی که مارکس از آن یاد می‌کند، تحلیلی از چگونگی تأثیرگذاری روابط قدرت بر شکل‌گیری عقاید و ساخت هویت‌های و تجربیات ذهنی به دست می‌دهد. اعتقادات مارکس در مکتب فرانکفورت و برخی دیگر از مکاتب انتقادی تأثیر گذاشت. از نظر نیچه، حقیقت اقدام و عملی انسانی و همچون حرکتی در یک بازی است که قواعد آن اقتضایی است و نه ضروری. ارزیابی مدعیات حقیقت باید مبتنی بر اثرات راهبردی آن‌ها باشد، نه در توانایی آن‌ها در بازنمایی واقعیتی که تصور می‌شود وجودی مستقل و خارج از نفوذ انسان دارد. از نظر او آنچه حقیقت خوانده می‌شود، عقایدی است که برای مدت‌های مدیدی داشته‌ایم، اما تبارشناسی آن‌ها را از یاد برده‌ایم (Ibid: 288-289). متأثر از افکار نیچه و مارکس و آن‌ها متأثر از هگل و او از کانت در قرن بیستم چند رویکرد متفاوت به معرفت‌شناسی پدیدار شد و آثار عمیقی در حوزه‌های مطالعاتی و رویکردهای عملی به سیاست و جامعه به‌ویژه در حوزه مطالعات امنیتی بر جای گذاشت. پدیدارشناسی، نظریه انتقادی، هرمنوتیک، فراساختارگرایی و فمینیسم هم این رویکردها هستند. این رویکردها در مطالعات امنیتی نیز آثار خود را بر جای گذاشتند.

- برای معرفی نظریات امنیت به صورت مجزا و مقایسه‌ای می‌توان از مهم‌ترین پرسش‌هایی آغاز کرد که در کانون مباحث این نظریات قرار دارند. اهم این پرسش‌ها عبارت‌اند از:
۱. ابژه یا مرجع امنیت چه چیزی یا چه کسی است؟ به عبارت دیگر، امنیت چه کسی یا چه چیزی باید تأمین شود؟ (افراد، گروه‌ها، اجتماعات، فرهنگ، اقتصاد، دولت، جهان و...)
 ۲. تهدیدات چه ماهیتی دارند؟ یا امنیت از چه چیزی و چه کسی یا چه منبعی نشأت می‌گیرند؟ (نظامی، فرهنگی، ایدئولوژیکی، فناوری و...)
 ۳. چه کسی یا چه چیزی سوژه یا تأمین‌کننده و ارائه‌دهنده امنیت است؟ (افراد، ارتش و قوای نظامی، اتحادها و...)
 ۴. تضمین امنیت با توسل به چه ابزارهایی امکان‌پذیر است؟
 ۵. و مهم‌تر و قبل از همه این پرسش‌ها اینکه امنیت چیست؟



نمودار ۱. وضعیت مکاتب امنیتی

با توجه به این الگو، مباحث هر یک از نظریات که به نوعی معرفت وضعیت آن به صورت کلی و اجمالی است بررسی می‌شوند.

واقع گرایی

مکتب واقع گرایی که سرآغاز آن به تحولات سیاست خارجی آمریکا از ۱۹۴۱ به بعد تصور می‌شود، از نگاه برخی ره‌آورد مهاجران اروپایی به آمریکا است که با خروج آمریکا از انزوای سنتی و به انتها رسیدن دوران یوتوپیایی ویلسون و فرارسیدن عصر جهانگرایی آمریکایی و دوران جنگ سرد، به مثابه «اصحاب خرد» گفتمان، ایدئولوژی و راهبرد نخبگان سیاست خارجی آمریکا مشهور به دین آچسون، جرج کنان و پاول نیتز^۱ و توجیه‌گر اقدامات آن‌ها درآمد. گفتمانی

1. Paul Nitze.

که نشست رئالیست‌ها در ۱۹۵۴ در بنیاد راکفلر در هویت‌یابی آن سهمی بسزا داشت؛ و سرانجام آموزه‌های منازعه‌های اصلی آن به شکل شعارهایی که معرف این مکتب باشد، درآمد: «منازعه قدرت به مثابه واقعیت، حزم ملی به مثابه روش (سیرت)، نظریه فلسفی به مثابه نوع مناسب علم و احترام اصحاب خرد به مثابه حافظان اجماع دوران جنگ سرد» (Snyder, 2011: 57). در این تئوری، تصور بر این است که منازعه قدرت در روابط بین‌الملل محدودیت‌هایی را پدید می‌آورد که «ایده‌آل‌ها، قوانین و رویه‌ها» باید در چارچوب آن اعمال شود. واقع‌گرایی امریکایی از آغاز با چند تضاد اساسی مواجه بوده است که این تضادها را نه این دیدگاه در طول زمان بوده و امواج پیاپی رئالیسم در نظریه و عمل نتوانسته است این تناقضات را حل و فصل نماید. «بدبینی واقع‌گرایانه در برابر خوش‌بینی لیبرالی، جهان‌گرایی ایدئالیستی در برابر اخلاق نتیجه‌گرای اقتضایی، انسان‌علمی^۱ در برابر سیاست قدرت و جایگاه نخبگان در برابر افکار عمومی (Snyder: 55). واقع‌گرایان همواره نظم و امنیت را بر آزادی و عدالت و استبداد را بر آشوب و بی‌نظمی ترجیح می‌دهند (ibid: 59). بر اساس ایده‌های واقع‌گرایان پویایی‌های شکل‌دهنده یا به عبارت دیگر ساختاری که به رفتار دولت‌ها در محیط بین‌الملل شکل می‌دهد، خصلت هرج‌ومرجی یا آنارشیکال نظام بین‌الملل است. این ویژگی دولت‌ها را به کسب قدرت و الزامات ناشی از آن وادار می‌کند. در چنین محیطی، هیچ‌یک از واحدهای شکل‌دهنده نظام بین‌الملل نسبت به امنیت خود مطمئن نیستند و از این رو، نسبت به واقعیت‌های قدرت به شدت حساس‌اند و از هیچ‌گونه تلاشی برای دستیابی به موقعیت مطلوب از لحاظ قدرت دریغ نمی‌کنند. در چنین فضایی، دولت‌ها به شدت به رفتار یکدیگر حساس‌اند، زیرا هرگونه افزایش قدرت برای تضمین امنیت به معنی تهدید امنیت دیگران است. در نتیجه رقابتی قمارگونه برای کسب قدرت میان واحدها شکل می‌گیرد که به افزایش تنش در محیط بین‌المللی منجر می‌شود (Trachtenberg, 2003: 170). در نظریات سنتی، با آنکه منازعه و ناامنی اجتناب‌ناپذیر تلقی می‌شود، امنیت از نظر مفهومی تعریف نشده و تصور بر این است که معنی آن واضح است. نقایص موجود در طبیعت انسان، عامل نزاع و ناامنی است. هدف مطالعات امنیتی، انباشت دانش در باره قدرت نظامی است. امنیت دولت و ساکنان آن توسط خود دولت تأمین می‌شود. امنیت به معنی امنیت دولت در برابر تهدیدات خارجی است که بیشتر نظامی است. اما زمانی که دولت‌ها از مواجه شدن با چالش‌های راهبردی امنیتی در مقابل یکدیگر پرهیز می‌کنند، به معمای امنیتی دچار می‌شوند (Booth, 155). این معما که ناشی از نوعی ترس‌هابزی شایع در میان واحدها و برخاسته از ماهیت هرج‌ومرج موجود در محیط است، رفتاری تناقض‌آمیز را باعث

1. Consequentialist situational ethics.
2. Scientific man.

می‌شود که بر اساس آن هر واحد کسب امنیت خود را به زیان امنیت دیگران تعقیب می‌کند. این رفتار به جای کاهش ناامنی باعث تشدید و گسترش ناامنی می‌شود. به این معنی که تلاش برای افزایش ضریب امنیتی از طرف یک واحد تهدیدی توسط دیگر واحدها ادراک می‌شود و اقدامات تأمینی آن‌ها در واکنش به تهدیدات تصوری، به اقدامات مشابه دیگر منجر می‌شود. نبود اطمینان، عنصر مهمی در پیدایش معمای امنیتی است. اطمینان نداشتن دولت‌ها به انگیزه‌های یکدیگر به ایجاد ترس و شک نسبت به اقدامات یکدیگر منجر می‌شود که می‌تواند بر خلاف خواسته و میل طرفین به بروز جنگ و منازعه بینجامد. آنچه همه تمهیدات برای گریز از آن است (Collins, 2004: 29). در نگرش نئورئالیستی، اجتناب‌ناپذیری نزاع و ناامنی نه از ماهیت و طبیعت انسان بلکه از پویایی‌های نظام بین‌الملل یا نظامی ناشی می‌شود که میان دولت‌ها به کنشگران اصلی سیاست بین‌الملل شکل گرفته است. نظریات کنث والتز^۱ سرآغاز مکتب نئورئالیسم است. والتز مفروضات انسان‌شناختی مورگنتا در تأکید بر طبیعت انسان و تمایل به کسب قدرت را به کنار نهاد. او معتقد بود که سیاست والتز به «سیاست موازنه قوا و وقوع مجدد جنگ نتیجه رقابت امنیتی در وضعیت هرج و مرج» استوار بود، از نظریه عمومی «باید» و «هست» جای تکیه بر بنیان فلسفی تئوریک مورگانتا که بر سیستم‌ها و نظریه الیگوپولی بهره جست. او که به‌طور کلی از برخی از مفروضات انسان‌شناختی پارادایم مورگنتایی همانند عاقل بودن انسان چشم‌پوشیده، معتقد است که در صورتی که دولتمردان عاقل باشند، نظام بین‌الملل را می‌توان مدل‌سازی کرد. چرایی وقوع مجدد جنگ‌ها، چرایی شکل‌گیری مجدد موازنه‌های قوا، چرایی با ثبات بودن و صلح‌آمیز بودن توزیع‌های دوقطبی قدرت نسبت به توزیع‌های چندقطبی، تمام آن چیزی است که والتز در نظریه خود مدعی تبیین آن است (Snyder, 65+6). در این تئوری نیز وجه غالب نظام بین‌الملل، هرج و مرج است، از این‌رو، دولت‌ها همواره به دنبال افزایش قدرت برای تأمین امنیت خود هستند. بنابراین، بین نظام بین‌الملل و سیاستگذاری امنیتی همواره رابطه علی برقرار است. از این‌رو، نظریه‌های سنتی امنیت ماهیتاً کیفیت مادی دارد. از نظر این مکتب دولت‌ها به‌مثابه مرجع اصلی امنیت، همواره با معضل ناامنی مواجهند و همواره در تلاش برای افزایش قدرت برای رفع این معضل هستند. نظریه نوواقع‌گرایی والتزی با دو معضل تئوریک مواجه است، اینکه چگونه ماهیت بی‌نظم نظام بین‌الملل به‌طور خودکار متجاوز را سرکوب می‌کند و دیگر اینکه این نظریه برای سیاست خارجی نظریه روشنی ندارد. در پاسخ به این معضلات اندیشه‌ورزی‌های جدیدی صورت گرفتند و گرایش‌های واقع‌گرایی هجومی و دفاعی پا به عرصه گذاشتند (Snyder, 67). در هر دو دیدگاه به بنیان‌های انسان‌شناختی مورگنتایی

1. Kenneth waltz.

توجهی نشده و از منطق هرج و مرج و وار ساختار سیاست بین‌الملل برای نظریه‌پردازی آغاز می‌کنند، اما هر یک تبیینی متفاوت از آن ارائه کرده‌اند و بنابراین به نتایج متفاوتی می‌رسند. از نظر هر دو دیدگاه، آنچه اهمیت دارد و قابل بحث و بررسی است، عوامل سیاسی داخلی و عواملی است که به نحوی بر ادراکات و برداشت‌های دولتمردان اثر گذاشته و آن‌ها را وادار به انتخاب‌هایی می‌کند که با منطق شرایط راهبردی که دولت‌ها با آن مواجهند متفاوت است (p.68). بنیانگذاران واقع‌گرایی هجومی، همانند جان مرشایمر^۱ و فرید زکریا، معتقد به افزایش قدرت و نفوذ یک کشور در مقابل سایر کشورها هستند. از نظر آن‌ها تلاش کشورها برای افزایش حداکثری قدرت از منطق حاکم بر رقابت ناشی می‌شود، منطقی که ایجاب می‌کند هر کشور از هیچ فرصتی برای گسترش نفوذ خود فروگذار نکند. واقع‌گرایان دفاعی، همانند استفن ون ایورا^۲، استفن والت^۳، جان اسنایدر^۴، به دنبال موازنه قوا و بازدارندگی (هسته‌ای) میان دولت‌ها در برابر تهدیدات یا سایر قدرت‌ها هستند. از نظر آن‌ها ماهیت بی‌نظم نظام بین‌الملل و منطق آن تشویق به تجاوز را ایجاب نمی‌کند، بلکه مشوق خویشتنداری است. دولتمردان هوشمند نیز به‌خوبی از این منطق استفاده می‌کنند. از نظر هواداران این مکتب، تجاوزات آلمان و ژاپن در جنگ دوم جهانی نه از منطق هرج و مرج که از سوءبرداشت‌ها از منطق موازنه قوا و آسیب‌های داخلی سیاسی ریشه گرفتند که حتی باعث شدند دولت‌های این کشورها وادار به مقابله با منطق موازنه قوا شوند. برای واقع‌گرایان دفاعی افکار عمومی مردم سالارانه به‌مثابه نیرویی بازدارنده در مقابل نخبگان خودخواه، همانند فاشیست‌های ژاپنی و نازیست‌های آلمانی عمل می‌کند. از نظر هر دو دیدگاه، در تبیین انگیزه‌های دولت‌ها همواره باید به سه انگیزه مرتبط با هم «امنیت»، «قدرت» و «گسترش طلبی» به صورت همزمان توجه داشت. اما تفاوت دو دیدگاه در این است که از نظر واقع‌گرایی هجومی، اقدام هجومی به امنیت می‌انجامد درحالی‌که واقع‌گرایی دفاعی آن را نمی‌پذیرد (Snyder: 67-69). اما در هر دوی این مکاتب مرجع اصلی امنیت دولت است و تجهیزات، دانش و فناوری دفاعی ابزارهای تأمین امنیت هستند.

مکتب پاریس

دیدایر بیگو^۵ و جف هویزمانز^۶ از نظریه‌پردازان برجسته این مکتب هستند. آموزه‌های این مکتب

1. Jhon Mearsheimer.
2. Stephen Van Evera.
3. Stephen Walt.
4. Jhon Snyder.
5. Didier Bigo.
6. Jef Huysmans.

متأثر از جامعه‌شناسی فرانسوی به‌ویژه اندیشه‌های فراساختارگرایانه بوردیو و فوکو است که خود در رویکرد معرفت‌شناسی متأثر از نیچه هستند. استدلال اصلی پایه‌گذاران این مکتب این است که امنیت میانجی و واسطه میان مرگ و زندگی است (Huysmans, 1998: 226). برای درک معنای واقعی امنیت به جای تعریف آن، تحلیل مفهومی امنیت راهگشاستر است. یعنی درک معنای امنیت از خلال پاسخ به پرسش‌هایی که تحلیل امنیت ایجاب می‌کند. واسطه بودن امنیت میان مرگ و زندگی، ادراکات خاص ما را از مرگ و حیات و بنابراین روابط ما با دیگران، طبیعت و با خودمان را در معنای امنیت دخیل می‌کند. از این رو، امنیت به نظام‌های معنایی و چارچوب‌های گسترده‌ای مرتبط می‌شود که ما اشکال خاص حیات خود را از طریق آن‌ها سازمان می‌دهیم. چنین درکی، امنیت را از موضع تعریف و مفهوم به موضعی بسیار متفاوت تغییر می‌دهد، موضعی که تابع شرایط و مقتضیات زندگی روزمره است و امنیت در آن را فقط به‌مثابه دالی غلیظ^۱ می‌توان درک کرد. هویزمانز به پیروی از سوسور معتقد است که نشانه‌ها ترکیبی از دال‌ها یا کلمات هستند و از خود و بالاستقلال معنایی ندارند، بلکه معنای آن‌ها در تمایز با سایر دال‌ها و در زنجیره‌ای از دال‌های به هم مرتبط شکل می‌گیرد و مشخص می‌شود. از این رو، دال‌ها ابزارهایی خنثی نیستند که بتوان برای بیان هر مقصودی از آن‌ها استفاده کرد و امنیت چنین ویژگی‌هایی دارد، یعنی دالی است که به چیزی یا محتوایی امنیت ارجاع دارد که معنای آن در زنجیره‌ای از دال‌ها روشن می‌شود (p. 228). برای مثال، گزاره «مذاکرات هسته‌ای موضوع امنیت ملی ماست» که در آن درک امنیت از ارتباط، «مذاکره»، «هسته‌ای»، «مذاکره هسته‌ای»، «ملی» و «ما» و مدلول‌های آن‌ها حاصل می‌شود. از این رو، امنیت تاریخی برای خود دارد و ناظر بر معنایی و بیان خاصی از روابط اجتماعی است. امنیت به‌مثابه راهبردی برای حیات و زندگی تفسیر می‌شود که عبارت است از «عمل فرهنگی ابتدای یک زندگی معنادار در رویارویی با مرگ» (p. 234) از نظر این مکتب، میانجی بودن میان مرگ و زندگی دو عرصه برای درک امنیت ایجاد کرده است یا به عبارت دقیق‌تر برای درک امنیت باید دو نوع امنیت را در نظر داشت، امنیت هستی‌شناختی که میانجی نظم و آشوب است و امنیت روزانه که میانجی دوستان و دشمنان است (p. 229). تحلیل امنیت به‌مثابه دالی غلیظ نه تنها تبیین‌کننده معنای تهدیدات و مراجع امنیت از طریق روایت امنیت است، بلکه بیانگر روابط ما با دیگران، خودمان و طبیعت نیز است. وجه تمایز این دیدگاه در تعریف و تبیین امنیت با دیدگاه واقع‌گرایی این است که در واقع‌گرایی، در ابتدا وجود واقعی خارجی فرض گرفته می‌شود که امنیت به آن ارجاع دارد، اما در این دیدگاه امنیت خودارجاع^۲ است. به این معنی که به جای ارجاع به یک واقعیت عینی

1. Thick signifier

2. Self referential.

خارجی، خود موقعیتی امنیتی را شکل می‌دهد. وضعیتی که در آن تهدیداتی متوجه مرجعی می‌شود. تصریح دال است که وضعیت امنیتی و ناامنی را هم تبیین می‌کند و هم به آن شکل می‌دهد. دال هم وضعیت امنیتی را تصویر می‌کند و هم روابط اجتماعی را درون روابط امنیتی سازمان می‌دهد (p. 231). (برای مثال، اگر رهیافت یک جامعه به موضوع مهاجرت از الزامات اقتصادی آن یعنی تلقی مهاجران به عنوان نیروی کار به پناهندگانی تغییر کند که قصد اقامت در مکان مهاجرت را دارند، ممکن است مهاجران در دیدگاه بومیان به مثابه دشمن تصور شوند. بنابراین، پرسش‌هایی که در موضوع امنیت از این دیدگاه مطرح می‌شوند این است که چگونه روایت امنیت، به روابط اجتماع سازمان می‌دهد؟ الزامات امنیتی شدن یک موضوع چیست؟ بنابراین، «سیاست دال» است که اهمیت دارد نه تبیین درست یا غلط از آن. سیاست دال مردم را در روابطشان با همدیگر، با طبیعت و سایر انسان‌ها درون نظمی گفتمانی و نمادین خاصی قرار می‌دهد (p. 231). به عبارت دیگر، در کنار چارچوب‌های مفهومی مربوط به تعریف امنیت، معنای امنیت شکل خاصی از سازمان اجتماعی را ایجاد می‌کند. در دیدگاه این مکتب، دستورالعمل مطالعات امنیتی را دغدغه‌های تبیینی صرف در مورد معنای امنیت شکل نمی‌دهد، بلکه هدف مطالعات امنیتی تفسیر اقدامات امنیتی به منظور تفسیر معنای امنیت است که بیانگر و همچنین سازمان‌دهنده اقدامات امنیتی است. مطالعات امنیتی به جای اینکه ابزاری برای تحقق دستورالعمل دیگری از جمله کمک به دولت‌ها در ایفای وظایفشان در شناسایی تهدیدات و اتخاذ تمهیدات لازم برای مقابله با آن باشد، کاوش معنای امنیت یعنی آشکار ساختن اثر سیاسی دال امنیت که این اثر چیست؟ چه می‌کند و چگونه به روابط اجتماعی نظم می‌دهد؟ خود دستورالعمل مطالعات امنیتی است. از این رو، ابعادی هنجاری در مطالعات امنیتی وارد می‌شود که در دیدگاه‌های سنتی از ورود به آن پرهیز می‌شد. این تلقی از امنیت میان سیاستگذاری امنیتی و معنای امنیت رابطه تنگاتنگی ایجاد می‌کند. نظریه پردازان و تحلیل‌گران امنیتی تأثیر مستقیم در سیاست‌ها و خط‌مشی امنیتی دارند. بررسی تجربی اقدامات کلیه آژانس‌هایی که بر امنیت اثرگذارند اعم از دولت، نهادهای غیردولتی و سایر آژانس‌ها و به‌ویژه فرایندها و اقداماتی که خارج از گفتمان یا گفتمان‌های رسمی است، مورد توجه نظریه‌پردازان و پژوهشگران این مکتب است. از دیدگاه نظریه‌پردازان این مکتب، امنیت حوزه‌های داخلی و خارجی ندارد. از نظر آن‌ها کشورها در امنیت‌آفرینی دیگر اهمیت گذشته را ندارند و با کم اهمیت کردن این نقش، عرصه‌ای رقابت‌آمیز برای آژانس‌هایی ایجاد شده است که کارکردهای امنیتی دارند. این مکتب، برخلاف مکتب کپنهاک که بیشتر بر گفتمان و نقش و تأثیر آن تأکید دارد، بر اهمیت امر واقع و عمل و تجربه تأکید دارد. از نظر روش‌شناسی نیز، علاقه‌مند به کاربست روش‌های تجربی و شیوه‌های استقرایی است.

مکتب کینهاک

این مکتب یکی از مکاتب برجسته در مکاتب انتقادی امنیت است. این مکتب توانسته است افرادی با گرایش‌های مختلف را زیر یک چتر جای دهد. برای مثال، باری بوزان با گرایش نئورئالیستی و ویور با گرایش سازه‌گرایی، از نظریه‌پردازان اصلی این مکتب‌اند. امنیتی شدن^۱، بخش‌های امنیتی^۲، مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای^۳ از مفاهیم اصلی این مکتب است. رهیافت این مکتب به مقوله امنیت، با نگرش حل و فصل معضل است و موضوعات امنیتی به مثابه معضلاتی هستند که قابلیت حل و فصل دارند. از جمله مفروضات این مکتب این است که امنیت مربوط به بقاست و زمانی که چیزی به تهدیدی وجودی تبدیل شود، به موضوعی امنیتی تغییر می‌کند. امنیت اقدامی خودارجاع‌دهنده^۴ است. کافی است موضوعی با عنوان امنیتی شناسایی شود. ماهیت تهدیدات امنیتی به گونه‌ای است که با توسل به روش‌ها و شیوه‌های متعارف در سیاست نمی‌توان بر معضلات امنیتی غلبه کرد و نیاز به ابزارهای دیگری است. امنیتی شدن^۵ به این معنی است که هر معضل در ذات خود، حامل نوعی تهدید است که باید متوقف شود. اما نحوه مواجهه با تهدیدات در موضوعات مختلف متفاوت است. از این رو، معنای امنیتی شدن نیز متفاوت است برای مثال، امنیتی شدن در فعالیت‌های اقتصادی و در معنای عام آن «فرایند تبدیل سرمایه مالی به تراکنش است» (Kothari, 2006:4,9) ولی در معنای خاص آن به‌ویژه در بازار پول و سرمایه، بیشتر به معنی مجموعه اقداماتی است که تضمین‌کننده بازپرداخت وام توسط وام‌گیرندگان در برابر خطراتی است که متوجه از دست دادن این سرمایه‌هاست (Fabozzi & Kothari, 2008: 3-5). اما در مطالعات امنیتی، تضمین در برابر تهدید یا توقف آن به معنی تغییر هویت موضوع حاوی تهدید است. وضعیتی که به‌نوعی از طریق خارج ساختن موضوع از گفتمان امنیتی به گفتمان متعارف مدنی صورت می‌گیرد. بنابراین، پرسش اساسی این مکتب این نیست که چگونه امنیت را می‌توان تضمین کرد، بلکه اینکه چه کسی، چرا و چگونه موضوعات معینی را به عرصه موضوعات امنیتی می‌کشاند. از این رو، نقش تحلیل‌گر مسائل امنیتی در تعریف موضوعات یا به عبارت دیگر، خلق موضوعات امنیتی بسیار مهم است. تحلیل‌گر امنیتی، مشاهده‌گر موضوعات امنیتی نیست. او موضوعات خاصی را در طبقه موضوعات امنیتی جاسازی می‌کند و از این رو، بیش از آنکه تحلیل‌گر باشد، سیاسی است (Discaya, 2013).

1. Securitization.
2. Security sector.
3. Regional security complex.
4. Self referential.
5. Securitization.

فمینیسم

نظریات فمینیستی طیف متنوعی از عقاید دربارهٔ نقش، موقعیت و هویت زنان به نسبت مردان را شامل می‌شود. فرض کلیهٔ نظریات فمینیستی این است که روایت‌های مربوط به زنان، زبانی مردانه دارد و هویت و نقش زنان در مسائلی که به نحوی به آن‌ها مربوط است، نادیده گرفته شده است. بنابراین، تغییر وضعیت زن که جزء اهداف مشترک آن‌هاست اگرچه رهیافت آن‌ها به موضوع متفاوت است. در مطالعات امنیتی نیز تلاش فمینیست‌ها بر این است که توجه را به موضوع جنسیت^۱ و روش‌های متفاوت اندیشیدن به آن و مفهوم‌سازی امنیت و پاسخ به معضلات امنیتی جلب کنند که از نظر آن‌ها ماهیت جنسیتی دارد (Whitworth, 2008, 103). فمینیست‌ها در درک موضوعات امنیتی رهیافت‌های متنوعی دارند و برداشت‌های آن‌ها علی‌رغم داشتن محور مشترک یکسان نیست. گرایش‌های عمدهٔ رهیافت‌های لیبرال، رادیکال، انتقادی، پسااستعماری و پست‌مدرن را شامل می‌شود. در ادامه هر یک از این رهیافت‌ها به اختصار بیان می‌شوند.

لیبرال‌فمینیسم: برای فمینیست‌های لیبرال را نه اصلی ایده برابری است و بر این مبنا حضور زن در عرصه و فضاهای عمومی را بررسی و ارزیابی می‌کنند. از نظر آن‌ها، وضعیت زنان در فضاهای عمومی از نظر کمیت و کیفیت موقعیت‌های اشغال‌شده با مردان، قابل مقایسه نیست. آن‌ها با روش‌های تجربی و توسل به داده‌های کمی اثبات می‌کنند که در این عرصه که حوزه‌های امنیتی را نیز شامل می‌شود، نابرابری جنسیتی وجود دارد. پرسش آن‌ها این است که چرا وضعیت این گونه است؟ و دیگر اینکه چگونه می‌توان نابرابری را حذف کرد؟ موانع ایجاد برابری چیست؟ راهبرد پیشنهادی آن‌ها ایجاد فرصت برابر مشارکت در چالش‌های این حوزه‌ها برای علاقه‌مندان به همان اندازه‌ای است که برای مردان در فضاهای عمومی در تصدی نقش‌ها فضا و فرصت وجود دارد (p. 105).

رادیکال‌فمینیسم: در مقابل این جریان، فمینیست‌های رادیکال قرار دارند که به جای ایدهٔ برابری، تمایز و تفاوت جنسیتی را مبنای تحلیل موضوع قرار داده‌اند. از نظر آن‌ها، مرد و زن تمایزات وجودی با یکدیگر دارند؛ تفاوت‌های بیولوژیکی و جامعه‌پذیری در دو جنس باعث شده است که زنان به‌عنوان یک گروه نسبت به گروه مردان، ذاتاً متمایز شوند و این تمایز باعث می‌شود این دو جنس تفاوت‌های اساسی در رویکرد و روش با یکدیگر داشته باشند. برای مثال، مردان کمتر قادر به ابراز احساسات‌شان هستند، پرخاشگر و مهاجمند و بیشتر به رقابت می‌اندیشند، درحالی‌که زنان بیشتر مشوق و حامی، کل‌نگر^۲ و کمتر انتزاعی هستند. از نظر آن‌ها،

1. Gender.
1. Holistic.

ساختار و سازمان جامعه پدرسالارانه یعنی در حمایت از اعمال قدرت مرد و مبتنی بر هنجارهای مردانه شکل گرفته است. این وضعیت در نحوه اندیشیدن به جهان و چگونگی عملکرد آن تأثیرگذار است. تأکید آن‌ها بر حضور زنان در فضاهای عمومی از منشأ دست‌یابی به برابری نیست، بلکه از منشأ تأثیری است که تفاوت‌های وجودی زنان با مردان در تصمیمات عمومی از جمله در موضوعات امنیتی، همانند جنگ و صلح و منازعات، دارد. تفاوت در نگرش زنان به سیاست به اولویت صلح بر جنگ و اتخاذ روش‌های مسالمت‌آمیز به جای توسل به قهر و خشونت و به غلبه همکاری بر تعارض در حل و فصل منازعات و مدیریت مسائل عمومی منجر می‌شود (p. 106). علاقه آن‌ها به گونه‌ای است که در فضاهای عمومی به همان اندازه که به نابرابری در موضوعات مدنی توجه نشان می‌دهند، توجه زیادی هم به امنیت و موضوعات امنیتی دارند.

فمینیسم انتقادی: فمینیست‌های انتقادی به جای توجه به مرد و زن و تفاوت‌های آن‌ها به مسائل شکل‌گرفته از آن توجه نشان می‌دهند. برای مثال، درباره عقاید «جنسیت»، مفروضاتی درباره الگوی رفتاری، نقش‌های مطلوب زنانه و مردانه در جامعه، در محیط کار و خانواده رایج است. از نظر انتقادی‌ها، این اعتقادات بیشتر از آنکه زنانه باشد، مردانه است. این اعتقادات باید واکاوی شوند زیرا حتی بر مردان اثرگذار است به‌ویژه مردانی که از حیث مشارکت اجتماعی و سیاسی حاشیه‌ای هستند. از نظر آن‌ها، لازم است این مفروضات در سطح گفتگمانی و همچنین در سطح و شرایط واقعی زندگی زن و مرد و زمان و مکان آن‌ها بازبینی شود.

فمینیسم پسااستعماری: فمینیست‌های پسااستعماری معتقدند که امپریالیسم یکی از نقاط عطف در پایدارسازی هویت‌های مدرن در همه اشکال آن و از جمله در رابطه با جنسیت است. با اینکه روابط میان طبقه، نژاد و جنسیت توسط برخی از فمینیست‌ها بررسی شده، از نظر پسااستعماری‌ها تصویری که این دسته از فمینیست‌ها از زن در ذهن دارند، تصویری برگرفته از زنی است که از آغاز در گرایش و منش رادیکال و لیبرال است، نه زنی که استعمار را تجربه کرده است. بنابراین، در روابط بین‌الملل درک از امنیت و ناامنی میان این دو متفاوت است (Whitworth, 106).

فمینیسم پست‌مدرن: فمینیست‌های پست‌مدرن، نسبت به جهانشمول بودن تعاریف به‌طورکلی و تعاریف و مواضع نظری نسبت به جنسیت و زن و مرد انتقاد دارند. واسازی یا ساخت‌شکنی راهبرد پست‌مدرنیست‌ها برای موضوعات امنیتی است که از نظر آن‌ها بر محور اعتقادات مردانه شکل گرفته است. این راهبرد شامل بررسی، واسازی، رد و ابطال ادراکات و روابط خاصی می‌شود که به صورت طبیعی در آمده‌اند و بازنمایی اثراتی است که این اعتقادات

بر توانایی انسان در جهان می‌گذارد (p. 106). قسمت عمده‌ای از افکار و اندیشه‌های آنان به مکتب آبرسویت نزدیک است.

در جمع‌بندی مطالب این مکتب می‌توان گفت که جنسیت، یکی از متغیرهای اصلی در نگرش فمینیستی به امنیت و ناامنی است. از نظر فمینیست‌ها ایثه امنیت باید افراد باشند، درحالی‌که نظریات سنتی دولت محور امنیت، تولید مردان در جهان است و زنان در آن نقش و سهمی نداشته‌اند. به‌طور کلی، برخی از فمینیست‌ها بر شیوه‌های ساخته شدن جنسیت از طریق امنیت و ناامنی و برخی بر شیوه‌های ساخته شدن امنیت از طریق جنسیت تأکید و توجه دارند. مفروضاتی که درباره زنان و مردان در جامعه وجود دارد و موقعیت متفاوتی به زنان و مردان در منازعات (ناامنی‌ها) می‌دهد، باید بررسی و موشکافی شوند و با واقعیت‌های وجودی، احساسی، فکری زنان منطبق شوند. بخش عمده این مفروضات به نقش و کارکرد تحمیلی و تخصیصی زنان در منازعات به‌عنوان اهداف جنسی حتی به صورت خشونت‌آمیز آن، به‌عنوان بازیگران در نقش رزمنده، تصمیم‌گیرنده، مذاکره‌کننده، جاسوس و ... یا به‌عنوان قربانی مربوط می‌شود. فمینیست‌ها فقط به اثرات جنگ بر زنان توجه نمی‌کنند، بلکه به چنین نقش‌هایی که زنان در منازعات دارند و تفاوت در این نقش‌ها و تصوراتی توجه می‌کنند که پیرامون آن در مقایسه با نقش‌های مردان در جامعه وجود دارد. معمول این است که مردان در جنگ‌ها بیشتر در موقعیت رزمنده ظاهر می‌شوند، اما در رابطه با زنان وضع به گونه دیگری است. آن‌ها هم مجبور به حمل سلاح می‌شوند و هم متعهد به اهداف جنگ و خشونت، تعهدی که نقش‌های متفاوت به آن‌ها می‌دهد که در رابطه با رزمندگان مرد، چنان تعهد و انتظاراتی وجود ندارد. نقش‌هایی چون جاسوسی، حمل پیام برای رزمندگان، معاونت در قاچاق سلاح و ... (p. 110). نقش دیگر زنان مشارکت در جنبش‌های مخالف جنگ و هواداری از صلح است که مردان در آن کمتر مشارکت دارند و بیشتر از نقش آن‌ها به‌عنوان مادر و گرایش به حفاظت خودشان در برابر خشونت و دولت ناشی می‌شود. اما در زمان شروع مذاکرات صلح، زنان از مشارکت در فرایند مذاکرات و مباحث و توافقات آن محروم می‌شوند و نقش آن‌ها به کلی نادیده گرفته می‌شود و از امتیازاتی محروم می‌شوند که به دلیل مشارکت رزمندگان مرد در زمان جنگ به آن‌ها تعلق می‌گیرد. امتیازاتی همچون تحصیل و اولویت در اشتغال. این واقعیت‌ها به این معنی است که مردان از قدرت برتری در شروع جنگ، در نقش‌های جنگی، در مذاکرات و توافقاتی پایان جنگ و در امتیازات حاصله نسبت به زنان برخوردارند (p. 111).

پست مدرنیسم رادیکال	انعکاس گرایی		سازه گرایی		راسیونالیسم		پارادایم های روابط بین الملل نظریه
----	مکتب پاریس	نظریات انتقادی مکتب ولز	مکتب کپنهاگ (نظریه امنیتی شدن	سازه گرایی میانه	نئولیبرالیسم	نئو رئالیسم	هستی شناسی
امنیت همه چیز و هیچ چیز	ذهن گرا: کنترل از طریق نهادها	عینی گرا: امنیت رهایی (آزادی) است.	بیناذهنیت: امنیت رابطه اجتماعی بین بازیگران است		عینی گرا: امنیت یک امر مادی است/ رابطه قدرت بین بازیگران		معرفت شناسی
معرفت شناسی	تفهم (understanding)				تبیین (explaining)		معرفت شناسی
امنیت پدیده ای ذاتاً منفی همواره مورد انتقاد است	سلسله مراتبی، نخبه گرا		انچه به صورت بیناذهنی ساخته می شود و دولت اجرا می کند		انارشی تحت کنترل	انارشی	نظام بین الملل
-----	فرد	بازیگر امنیتی کننده آن را تعیین می کند	هویت	دولت		موضوع اصلی امنیت	
-----	اژانس های امنیت (ارتش، نیروهای انتظامی)	فرد	بازیگر امنیتی کننده	دولت		سوژه اصلی امنیت	
-----	-----	رهایی	غیر امنیتی کردن	-----	قدرت اقتصادی	قدرت، نیروی نظامی	ابزار امنیت
-----	بی ارتباط	حل شدنی از طریق رهایی	-----	حل شدنی از طریق همگرایی و هویت جمعی	حل شدنی؛ بازیگری بین المللی	بازی صفر-حل نشدنی	معضل امنیتی
-----	منفی	مثبت	منفی		مثبت	منفی	برداشت از امنیت
فوکو، دریدا	بورديو	-----	دورکیم، اوستین	برگر، لاکمن	هرز (herz)	مورگنتا والتز	متفکران تأثیرگذار
درادرین، واکر	بیگو، هومانز	بوث، وین جونز، مک سوینی	ویور بوزان	آدکر وندت	کوهن نای	مرشایمر والت	نمایندگان کنونی

Paulauskas, p.229

نمودار ۲. پارادایم های نظری امنیت

برخی از فمینیست‌ها، همانند کارول کوهن^۱ و سیتیا انول^۲، اقدامات اتاق‌های فکر امنیت ملی، طراحان راهبردهای هسته‌ای، طراحان تصمیمات و خط‌مشی‌های سیاست خارجی یا حتی سلاح‌های کشتار جمعی را از منظر اثراتی که بر جنسیت دارند، بررسی می‌کنند و تلاش می‌کنند تا روش‌های اثرگذاری آن را آشکار سازند (p. 112).

نظریه انتقادی

نظریه انتقادی از نظر موضع قرار گرفتن در مقابل جریان مسلط اندیشه و به پرسش گرفتن مفروضات و ادعاهای آن است. بنابراین، موضع این نظریه در ابتدا نسبت به همه امور پریشی هستی‌شناختی و فرایندی است. پرسش‌های نظریه انتقادی این است که چگونه پرسش‌های ما درباره عقل جمعی^۳ ساخته و پرداخته می‌شود؟ این نظریه تغییر در جهان را امری ضروری می‌داند. این رویکرد در رابطه با موضوع امنیت، در صدد است تا بیانی بسیار متفاوت از مفهوم امنیت و ایجاد امنیت به دست دهد. کن بوث^۴ این مکتب را با انتشار مقاله «امنیت و رهایی» در سال ۱۹۹۱ معرفی کرد که در آن امنیت با رهایی مترادف گرفته شده و تبیینی متفاوت از نگرش مسلط در مطالعات امنیتی ارائه شده بود. تلاش‌های بوث برای راه‌اندازی رشته مطالعات انتقادی امنیت در مقطع عالی در دانشگاه ویلز در شهر آبرسوئیت^۵ با همکاری ریچارد وین جونز^۶ به تحکیم دیدگاه‌ها و نظرهای این مکتب و متمایز شدن از دیگر نظرهای انتقادی در حوزه مطالعات امنیتی شد. آنچه به مکتب ولز یا آبرسوئیت یا رئالیسم رهایی‌بخش^۷ مشهور شد. از نظر اندیشمندان، جهان‌بینی فلسفی و نظریه سیاسی هر فردی که «مفهومی اشتقاقی»، این مکتب، امنیت در این مقوله اندیشه‌ورزی می‌کند مشتق می‌گردد. از این رو، مفهوم‌سازی‌های متعدد از امنیت که بخشی از آن ناشی از تصور ناقص و بخش عمده دیگر آن از ناشی از جهان‌بینی‌های متعدد است، به مفهوم‌سازی‌های متعدد از تهدید می‌انجامد، فرایندی که از ابتدا تا انتها سیاسی است (Bilgin, 2008, 90,91). به تعبیر کن بوث، «گرایش‌ها و رفتارهای مختلفی که همراه با امنیت است، هر یک ریشه در نظریه‌ای سیاسی دارد... از این رو، تصور اینکه امنیت موضوعی

-
1. Carole Cohn.
 2. Cynthia Enole.
 3. Common sense.
 4. Ken Booth.
 5. Aberystwyth.
 6. Richard Wyn Jones.
 7. Emancipatory realism.

باشد که خارج از مفروضات آشکار و ناآشکار صورتبندی شده‌ای که به نظریه سیاست جهانی (واحدها، ساختارها، فرایندها و... آن) هر فردی شکل می‌دهد، ساخته می‌شود، امری محال است (Booth, 2007: 150) و گفتمان‌های مختلف درباره سیاست، گفتمان‌ها و نگرش‌های متفاوتی از امنیت را به دست می‌دهد. این مکتب، مطالعات امنیتی را نه شعبه‌ای فرعی از روابط بین‌الملل نمی‌داند که بیشتر بر ابعاد تکنیکی و راهبردی امنیت تأکید می‌کند، بلکه آن را شعبه‌ای از «نظریه سیاسی» می‌داند. البته تأکید بر این مفروض به معنی این نیست که نظریه انتقادی در موضوعات راهبردی، همانند مباحث موشکی و تأسیس پایگاه‌های نظامی، چیزی برای گفتن ندارد، بلکه تأکید دارد که در مطالعات امنیتی باید به پرسش‌های عمیق‌تر از موضوعات راهبردی و تکنیکی اندیشید. پرسش‌هایی که به سیاست و بنیادهای آن مربوط است (Booth, 158). علاوه بر این، امنیت ارزش ابزاری دارد؛ به عبارت دیگر، امنیت هدف نهایی نیست، بلکه امنیت به مثابه ابزاری است که برخورداری از آن برای رسیدن به اهداف و غایات دیگر لازم است. از جمله مدعیات کلیدی و اصلی این نظریه این است که قواعد، هنجارها، نهادهای اجتماعی دولت‌ها، جواز خشونت سیاسی هستند، زیرا فضای حراست‌شده‌ای را برای اعمال رفتارهای غیرانسانی علیه افراد بدون پیگیری و مجازات عاملان ایجاد می‌کند.

تغییر مرجع امنیت از دولت‌ها به افراد مهم‌ترین تغییری است که نظریه انتقادی در مطالعات امنیتی ایجاد کرده است. این نظریه مفهوم نوینی از هویت را ارائه داده است که در نظریات سنتی امنیت در چارچوب وفاداری و تعلق به دولت ملی و عناصر شکل‌دهنده آن تعریف می‌شد و شهروندی و وفاداری‌های آن را در ورای مرزهای ملی جستجو می‌کند. به عبارت دیگر، تغییر هستی‌شناختی در مرجع امنیت و خروج آن از دوگانه هویت ما آن‌ها که در گفتمان سنتی مبنای شهروندی و امنیت بود و مفروض آن تعارض و تضاد منافع ناشی از غیریت بود، به گفتمان ما مردمان که ناشی از نگرشی جهان‌گرایانه و فراملی‌گرایانه است. این نظریه اسناد جهانی همچون منشور سازمان ملل متحد را مبنا قرار داده است و مدعیات خود را در چارچوب نظام حقوق بشر تعقیب می‌کند و از این رو، میان حقوق بشر و امنیت نسبت برقرار می‌سازد (Dunne, Tim and Nicholas J. Wheeler, 2004:9-10). با وجود تغییراتی که در مناسبات امنیتی بعد از یازدهم سپتامبر رخ داد و مسئله حقوق بشر را در روابط و مناسبات بین‌المللی به موضوعی حاشیه‌ای تبدیل کرد، هواداران نظریه انتقادی همچنان معتقدند که موضوع حقوق بشر در مطالعات امنیتی موضوعی حساس و حیاتی است.

نقد و ارزیابی

یکی از مباحث اساسی در نظریه‌های امنیت این است که در اصل منشأ امنیت چیست یا امنیت از

چه طریقی تعیین می‌شود. بیولوژی، طبیعت انسان، هرج و مرج و آشوب یا برآیند و محصول مباحثی است که در نظریه‌های روابط بین‌الملل، به‌عنوان تعیین‌کننده روابط بین دولت‌ها مطرح شده‌اند و از آنجایی که مطالعات امنیتی به‌عنوان حوزه فرعی روابط بین‌الملل مطرح است، این عوامل تعیین‌کننده امنیت نیز هستند (Booth, 153). منازعه میان نظریات و مکاتب امنیتی ابعاد مختلفی دارد. برخی بر توسعه مفهومی امنیت تأکید دارند. از دیدگاه این دسته، انحصار امنیت به موضوعاتی نظامی و راهبردی، رضایت‌بخش نیست، و امنیت باید خطرات و تهدیدات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را نیز شامل شود. دسته‌ای دیگر بر تنوع مرجع امنیت تأکید دارند، از نظر آن‌ها نگرش دولت پایه در مطالعات سنتی امنیت ناقص بوده است که مرجع امنیت را فقط دولت و اجزای مرتبط با آن را همانند نخبگان و دولتمردان می‌دانست، و باید افراد، اجتماع، نظام زیست‌محیطی و... را نیز شامل شود.

نظریه‌های امنیت، چه سنتی و چه انتقادی و پست‌مدرن، از موضع محور اروپا و امریکا تدوین شده است و امنیت سایر انسان‌ها و سایر موجودیت‌ها اعم از سیاسی همانند دولت‌ها و غیرسیاسی همانند محیط زیست، اجتماعات انسانی و فرهنگ‌ها، در کانون مباحث آن قرار نگرفته است. در مطالعات امنیتی، بازیگران غیرغربی، نه به‌عنوان سوژه امنیت که باید در مقابل تهدیدات ایمن باشد تا بتواند در تحقق اهداف خود و امنیت متحدانش خارج از مرزهایش توانا شود، بلکه به‌عنوان ابژه امنیت در نظر گرفته شده‌اند و به‌طور کلی، در قالب یکی از این دو نقش تصور بررسی شده‌اند:

۱. به‌عنوان شرکای کوچک در بازی بزرگ قدرت و به‌عنوان بخشی از پارادایم مسلط؛
۲. به‌عنوان موجودیت‌های مزاحم که برای اعمال تکنیک‌های مبارزه و سرکوب شورش نمونه‌های بسیار مناسبی هستند (Bilgin, 2010: 617).

مبنای دیگر نقد، نظریه بنیان بودن است. برای برخی سازه‌گرایی اجتماعی در اصل نظریه نیست که همانند رئالیسم در جعبه‌ابزار مفهومی آن در کنار مقولات انتزاعی مقولات واقعی همانند، نظم، دولت، راهبرد، قدرت وجود داشته باشد. از این رو، سازه‌گرایی اطلاعات زیادی درباره روابط بین‌الملل و سیاست میان ملت‌ها به دست نمی‌دهد. سازه‌گرایی بر اساس روش^۱ یا متاتئوری درباره چگونگی عملکرد جامعه انسانی است که می‌تواند اجتماع دولت‌ها را نیز شامل شود. از این رو، به جای مقولات واقعی، بر نقش ایده‌ها، ساخته شدن هویت‌ها، اکتیویتی‌ها، هنجارها، معانی معنا و دوگانه ظاهر/واقعیت^۲ تأکید دارد. بنابراین، مکاتبی که با این روش به بررسی امنیت پرداخته‌اند، در عمل مطلب زیادی درباره موضوع امنیت ارائه نمی‌دهند. یکی از

1. Method.

2. Apperance / reality.

این نمونه‌ها، مکتب انگلیسی امنیت است که باری بوزان تلاش کرده است آن را صورت‌بندی کند (Booth, 152: 3). این رویکرد با معضلات معرفت‌شناسی مواجه است به نحوی که از پاسخ دادن به این سؤال که چه چیزی هست که از نظر اجتماعی ساخته نشده باشد. به عبارت دیگر چه چیزی هست که هست ولی سازه اجتماعی نیست. به علاوه، واقعیت‌های عمیق‌تری در پشت واقعیت ایده‌ها هست یا خیر؟

چنین انتقادی البته از زاویه‌ای دیگر به نظریات واقع‌گرایانه امنیت مطرح شده است. به این معنا که نظریات این مکتب از عمق کافی نظری برخوردار نیستند. نظریات این مکتب که بر درکی جوهرگرایانه از ماهیت خودخواهانه و ترسوی انسانی که در وضع طبیعی قرار دارد، نظریات این مکتب را به ماهیت آشفته روابط بین‌الملل و موضوعاتی چون قدرت نظامی، دولت‌گرایی، وضع موجود، و اجتناب‌ناپذیری منازعه کشانده است که در آن امنیت به‌عنوان عرصه یا حوزه سخت این مکتب نمود خود را در اقدامات فنی و راهبردی مربوط به بقا که در این محیط توسط دولت‌ها اتخاذ می‌شود یافته است و این باعث شده که نظریه امنیت عمق نظری لازم را نیابد، زیرا به جای طرح پرسش‌های بنیادین مربوط به سیاست، به مباحث روین ناشی از جهان‌نگری‌ها و اعتقادات سیاسی، مشغول شده است که دغدغه‌ای جز قدرت ندارد. از این‌رو تعریف کرده‌اند. از سوی دیگر، «قدرتمندی برای قدرتمند و توسط قدرتمند» رئالیسم را نظریه توجیه ویژه به دولت‌ها به‌عنوان مرجع امنیت هواداران این مکتب را از توجه به سایر موضوعات امنیتی، همانند فقر، تجاوز و خشونت‌های نژادی و جنسیتی، باز داشته است. اگر سیاست این‌گونه مسائل نادیده می‌انگارد، اما در جهان طبیعت «اکثریت‌های خاموش»، «مردمان فقیر» و «ضعفا» کنار گذاشته نمی‌شوند. سکوت در عالم سیاست، به معنی نبود فیزیکی صدا نیست. این سکوت، سکوتی سیاسی است. مستضعفان فاقد قدرت نیستند. آن‌ها به انفعال کشیده شده‌اند. فقر ژنی ندارد که قابل کشف باشد. انتخاب‌های سیاسی است که برخی را فقیر ساخته است. در جهان سیاست، امنیت و ناامنی از طریق نظریه‌های سیاسی ساخته و پرداخته می‌شوند. آنچه را که بیان می‌کنند و آنچه را که از آن غفلت می‌کنند یا وادار به سکوت می‌کنند (Booth, 158-160). نظریه‌پردازان این مکتب به‌جز اندک توجهی به روان‌شناسی و جامعه‌شناسی تصمیم‌گیری، توجهی به سایر حوزه‌های مطالعاتی و آثاری نداشته‌اند که در این حوزه‌ها درباره جرم، ناامنی و کنترل جرایم وجود دارد. رشته‌های جرم‌شناسی، تاریخ و جامعه‌شناسی مباحث زیادی در این حوزه‌ها دارند. برداشت معرفت‌شناسانه آن‌ها از امنیت در کاربرد واژگان پیچیده که به وضعیت‌ها و حالات جدی ارجاع دارد، نمود می‌یابد. واژگانی همانند جنگ، مرگ، بقا، مواجهه، منازعه. اما به آنچه در زندگی روزمره مردم درباره جرم و خشونت، احساس ناامنی، فقر و مرض

رواج دارد، بی توجه است (1: Bigo and Tsoukala, 2008). از دیدگاه مکاتب سنتی، فقط موضوعات راهبردی ذیل مطالعات امنیتی قابل بررسی هستند، موضوعات زندگی روزمره مردم، موضوع «نظم» و «قانون» است، نه امنیت. مطالعات امنیتی حتی نوع انتقادی آن، به آنچه در رابطه با ناامنی‌های زندگی روزانه در رشته‌های مطالعات فرهنگی، مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی به دست آمده بی‌اعتنا هستند. بنابراین، رهیافت دقیق‌تر به امنیت این است که در کنار مطالعات امنیتی متأثر از روابط بین‌الملل به امکانات پژوهشی ابزارهای مفهومی و عملیاتی رشته‌های جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و نظریه فرهنگی نیز توجه شود و به جای رهیافتی تک‌قطبی، رهیافتی بین رشته‌ای به کار گرفته شود (p. 1). در محور این گفتمان‌ها «مسئله بقا» قرار دارد، حال آنکه تأکید بر بقا باعث نادیده گرفتن مسئله مهم‌تری می‌شود که آن «قربانی» است. راهبرد هادی مطالعات امنیتی باید «مدیریت اضطراب و پریشانی» باشد. از این رو، مطالعات امنیتی باید به حوزه‌های رسانه و عرصه‌های سیاسی در نسبت با اشکال نوین مدیریت سیاسی در رژیم‌های لیبرال دموکراتیک باشد. از نظر متفکران مکتب انتقادی، همانند بوث و وین جونز، نگرش رئالیستی به امنیت به مثابه «قدرت» و «نظم»، هیچ‌گاه به امنیت واقعی منتهی نمی‌شود. از نظر آن‌ها، دولت که تأمین‌کننده امنیت است، خود مهم‌ترین عامل ناامنی است (Diskaya, 2013).

نظریه مکتب کپنهاک به‌ویژه دیدگاه‌های بوزان، اگرچه نوعی توسعه در مراجع امنیت به شمار می‌رود، اما تقسیم‌بندی آن از بخش‌هایی که در زیرمجموعه موضوعات امنیتی قرار می‌گیرد، همانند بخش نظامی (روابط اجباری)، بخش سیاسی (روابط قدرت)، بخش اقتصادی (روابط تجارت، تولید و امور مالی)، بخش اجتماعی (روابط هویت جمعی) و بخش زیست‌محیطی (روابط انسان و زیست‌بوم)، از منظر دولت و منافع آن است. به عبارت دیگر، منافع دولت تعیین‌کننده ویژگی‌های دستورالعمل‌ها در هر یک از این حوزه‌هاست. کتاب مشهور بوزان «مردم، دولت‌ها و هراس» بر اساس مفروضاتی دولت‌محور در موضوع امنیت تدوین شده است (p. 162).

این مکتب به طرز زیرکانه‌ای مفروضات مکاتب لیبرال، فراساختاری و نواقح‌گرایی را با هم ترکیب کرده و از این طریق پرسش‌های قابل توجهی را ارائه کرده است. امنیتی شدن در قلب موضوع قراردادد. امنیت موضوعی گفتمانی است. گفتمان نخبگان دولتی است که موضوعات را امنیتی می‌سازد (p. 164). دوگانه امنیت دولت و امنیت جامعه که اولی نگران حاکمیت و دیگری نگران هویت است، از ابداعات این مکتب و مؤسس آن بوزان است. ارتقای جامعه به‌عنوان موضوع مستقل امنیتی تغییری عمده در اندیشیدن به موضوعات امنیتی بود. طرح موضوع امنیت جامعه به‌عنوان موضوعی مستقل از دولت و البته در تعامل با آن مباحث زیادی در نقد و تأیید آن

در مطالعات امنیتی تا مباحث هستی‌شناختی «امنیت جامعه» و «جامعه» ایجاد کرد. از مباحث مفهومی، همانند معنای مرتبط با آن. نگرش این مکتب در تعریف جامعه آشکارا از دیدگاه دورکیم متأثر است. به گفته ویور «جامعه، تجمعی از نهادهایی است که با احساس هویتی مشترک با هم ترکیب شده‌اند». چنین تعریفی از جامعه که موجودیت آن را مرتبط با هویت می‌داند، سیالیت و فرایندی بودن جامعه را نادیده گرفته و ماهیتی پوزیتیویستی به خود گرفته است. در رابطه با امنیت جامعه نیز «توانایی یک جامعه در ایستادگی بر خصلت جوهری و ذاتی خود در شرایط متغیر» تعریف، هویت را به مثابه موضوعی عینی در نظر گرفته که قابل بررسی عینی و شناخت ملموس است (McSweeney, 1996: 83). از نظر ماهیت، امنیت در تفکر مکتب کپنهاگ، ارزشی منفی و حاصل ناکامی در فرایندهای سیاست در وضعیت عادی آن است. از این رو، امنیت به معنی نظامی شدن، آمادگی برای مواجهه و بازی جمع صفر است که با دیدگاه نظریه انتقادی که امنیت را به معنی رهایی می‌داند و ماهیت آن را ابزاری تعریف می‌کند در تعارض است. این گفتمان جایی برای تغییر اجتماعی نمی‌گذارد و ایستایی را وضعیت مطلوب می‌داند. از سوی دیگر، امنیت به مثابه کنش کلامی^۱ تضمینات مثبت، غیرنظامی و متمایل به تغییر دارد که با معنایی که این مکتب از آن درک می‌کند متغایر است. به علاوه، به گفته هانا آرنه این گونه کنش‌ها خودکلیشه‌ها، عبارات مصطلح و معمول، تبعیت (چسبیدن به) از قواعد متعارف و استاندارد شده در گفتار و رفتار، کارکرد شناخته شده اجتماعی در حراست ما در برابر واقعیت دارند و این در تضاد با این ادعا در جهت‌گیری و توجه اندیشیدن ماست که تمام رخدادهای واقعیات، به دلیل هستی آن‌ها پدید می‌آیند... و چنین تفکری در زندگی روزمره مجال بروز و ظهور نمی‌یابد (Arendt, 1978, p.4) و سرانجام اینکه توجه ویژه به دولت‌ها، رهبران عالی و نخبگان به عنوان مرجع امنیت، کلیه کسانی که توانایی گفتمان‌سازی ندارند، در محدوده تفکر این مکتب قرار نمی‌گیرند (Booth, 165 & 167). باین حال تأکید بر نقش تحلیل‌گر امنیتی، این مکتب را به موضعی کشانده که قادر نیست تعیین کند «امنیت واقعی» برای «مردم واقعی» و در «مکان واقعی» چیست (Diskaya, 2013).

نقد نظریه‌های امنیت از مبانی اسلامی

همان‌گونه که در مقدمه گفته شد، نقد نظریه‌های امنیت، آن‌گاه اهمیت می‌یابد که از منظر جهان‌بینی به آن نگریسته شود. کلیه مکاتب بررسی شده همه در چارچوب جهان‌بینی مدرن و مفروضات هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی آن مطرح شده است. نقدهای

1. Speech act.

مطرح شده، به این اعتبار همه درون‌گفتمانی است. نقدهای یک مکتب بر مکتب دیگر از منظر جهان‌بینی نیست. جهان امروز، مرکب از جهان‌بینی‌های متعدد است و سیطره جهان‌بینی مدرن، به معنی حضور نداشتن جهان‌بینی‌های دیگر و فقدان تأثیر آن‌ها در حیات بشر و معتقدان به آن‌ها نیست. از این رو، لازم است که موضوع امنیت از منظر جهان‌بینی‌های مختلف بررسی شود. در اینجا در حد امکان تلاش می‌شود تا با رویکردی مقایسه‌ای بخشی از تمایزات ناشی از مبانی اسلامی در تبیین و تفسیر امنیت با دیدگاه مدرن آن ارائه شود.

پرسش اساسی این است که از چه زمانی و چگونه مسئله امنیت برای انسان مطرح شده است؟ پاسخ گفتمان مدرن امنیت مبتنی بر چند مفروض اساسی است:

۱. انسان خلقتی طبیعی دارد؛
۲. انسان قبل از ورود به جامعه، در وضع طبیعی می‌زیسته است؛
۳. انسان موجودی یکه و تنه‌است و تمایلی به حیات اجتماعی ندارد؛
۴. بقا و چگونگی آن مهم‌ترین مسئله بشر یا نوع انسان است؛
۵. ترس از نابودی و مرگ، نیروی پیش‌برنده انسان در فعالیت‌های اوست؛
۶. ترس از نابودی انسان را به ضدیت به هر چیزی که توان نابودی او را دارد به‌ویژه هم‌نوعانش کشانده است؛

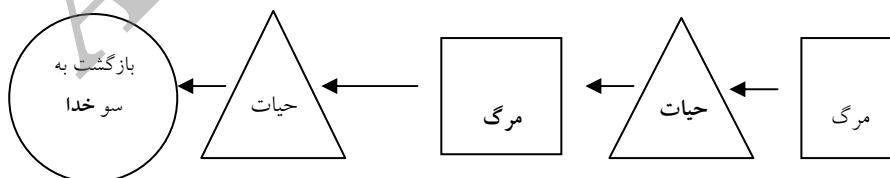
۷. معمای امنیتی معضل وضع طبیعی است. جنگ همه علیه همه امکانی همیشگی است؛

۸. انسان در وضع طبیعی گرفتار دو نوع ترس بنیادین است: ترس از نابودی فیزیکی توسط دیگران، ترس ناشی از نبود اطمینان که از فقدان آگاهی از شرایط و نیات و اقدامات دیگران است؛

۹. ترس از نابودی توسط دیگران و فقدان اطمینان به توانایی فرد در مواجهه با قدرت نابودگر دیگران، از یک سو باعث پیشروی انسان به سوی اتحاد با یکدیگر و تشکیل اجتماعی همانند خانواده، قبیله، ملت و دولت‌های ملی شده است و از سوی دیگر به بنیانگذاری دانش، فناوری و روش و ... برای غلبه بر بی‌اطمینانی و به تأخیر انداختن مرگ و نابودی خود شده است (Huysmans, 234-235).

بنابراین مفروضات، انسان با دو نوع ترس فیزیکی و معرفت‌شناختی مواجه است. از این رو، تفسیر امنیت را باید با توجه به این دو ترس بررسی کرد. راهبردهای انسان برای غلبه بر این وضعیت و حفظ خود، بخشی رفتاری و بخشی شناختی است. در بعد شناختی، تعیین بخشیدن به مرگ و انضمامی کردن اندیشه آن از طریق شناسایی موضوعات ترسناک، انسان‌های دیگر، اجتماعات دیگر، دولت‌های دیگر و در تفکر مدرن خدا و در بعد عملی تمهید اقدامات لازم برای دفاع از طریق تسلیح در برابر دولت‌های دیگر و نیایش در برابر خداوند. این تلاش‌ها

به منظور تعدیل موضوعات و تداوم بخشیدن به حیات بوده‌اند و نه ریشه‌کن کردن ترس. مرگ مساوی نابودی و امری گریزناپذیر است و فقط می‌توان با تمهیداتی آن را به تأخیر انداخت. مواجهه با حقیقت مرگ برای انسان مدرن تحمل‌ناپذیر است. تلاش برای انضمامی کردن آن در قالب موضوعاتی که بتوان اطلاعاتی درباره آن کسب کرد، راهی برای تعدیل ترس از مرگ است. انضمامی کردن ترس ناشی از فقدان آگاهی را به ترس از موضوعات انضمامی که قابلیت کسب دانش درباره آن‌ها موجود و نوعی انضمامی کردن مجدد است، تبدیل می‌کند. در جوامع صنعتی مدرن، عقلانیت ابزاری در این انضمامی کردن مجدد نقشی اساسی دارد. دانش پزشکی در تلاش برای رهایی از امراض و دولت‌ها با تأسیس ارتش‌ها و سازمان‌ها اطلاعاتی برای مقابله با دیگر دولت‌ها، نظام موازنه قوا و رژیم‌های امنیت بین‌المللی، تلاش برای به تأخیر انداختن مرگ از طریق امکانات عقل ابزاری است (p. 237). از این رو، در مدرنیته، امنیت میانجی زندگی و مرگ است و سیاست امنیتی در دولت‌های مدرن مجموعه اقداماتی است که مرگ را در مقابل دشمنان تا حد اکثر وضع ممکن به تأخیر می‌اندازد. چنین برداشتی از ناامنی مبتنی بر مفروضاتی است که در اصل حیات انسان را محدود در دوران کوتاه زندگی او، از تولد تا مرگ، می‌داند و مرگ را با تباهی و نیستی یکسان فرض می‌کند. برخلاف این مفروض اساسی در مکاتب امنیتی، مرگ خود نه تنها پایان حیات و تباهی است که خود منشأ حیات و حیات مجدد است. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «کیف تکفرون بالله و کنتم امواتا فاحیاکم، ثم یمیتکم، ثم یحییکم، ثم الیه ترجعون (بقره، ۲۸)». چگونه به خداوند کافر می‌شوید و حال آنکه شما مرده بودید، پس شما را حیات بخشیدیم، سپس میراندیم، سپس حیات بخشیدیم و سرانجام به سوی ما بازمی‌گردید». بر این اساس چرخه حیات از مرگ آغاز می‌شود، مرگ پس از حیات میانجی احیای مجدد است و سرانجام بازگشت به سوی خالق است. چنین نگرشی، الزامات و مقتضیات دیگری در مفهوم‌سازی و نظریه‌پردازی امنیت دارد که در نظریات و مکاتب مدرن امنیتی به آن توجهی نشده است.



نتیجه

به عنوان نتیجه مباحث، باید توجه داشت که نظریات و مکاتب امنیتی مورد بررسی که با عنوان مطالعات امنیتی مشهور شده‌اند، همگی بر مبانی نظری هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی،

انسان‌شناسی‌های مدرن استوار شده‌اند و از نظر مسائل عینی نیز بیشتر به جوامع غربی اروپایی و امریکایی تعلق دارند. به عبارت دیگر، این مکاتب در درون پارادایم کلان‌اندیشه‌ها و تفکرات مدرن صورت‌بندی شده‌اند و نقدها بیشتر ناظر بر غفلت یا ناتوانی در بازنمایی ماهیت یا آثار عملی و نظری امنیت به معنای مدرن آن از طریق هر یک از این مکاتب بوده است. از این‌رو، تبیین‌ها و نقدهای موجود بیشتر درون پارادایمی است تا نقد جوهری هستی‌شناختی و انسان‌شناختی که از رویکردی متفاوت در فهم و مقوله‌سازی درباره امنیت نشأت گرفته باشد.

بنابراین، نقد نظریات موجود امنیت، همان‌گونه که نقدهای درون‌پارادایمی نتوانسته است راهی برای برون‌رفت از معضل ناامنی بیابد، نیاز به طرح نظریاتی دارد که منشأ پارادایمی متفاوتی به امنیت داشته باشد. درک و فهم و مقوله‌سازی و سیاستگذاری در موضوعات امنیتی متأثر و مبتنی بر مقوله‌سازی‌های ارائه‌شده در گفتمان‌ها و مکاتب پارادایم مدرن امنیت، نه قادر به حل معضلات امنیتی جهان مدرن است و نه قادر به حل معضلات امنیتی جهان‌هایی است که مفروضات و مقوله‌بندی‌های پارادایم مدرن در رابطه با انسان، هویت، نیازها، خواسته‌ها، حرمان‌ها و ناکامی‌های او را آگاهانه یا ناآگاهانه نپذیرفته و معنا و ادراک دیگری از هستی، جهان و انسان و بنابراین از امنیت و ناامنی دارند. اگرچه جهانی شدن، تهدیدات مدرن را متوجه همگان، حتی کشورهای پیشرفته و مدرن نیز کرده است، اما واکنش به این تهدیدات برای بسیاری از درک‌های مدرن در مقوله امنیت ناشی نمی‌شود. خلق واژگانی همانند تروریسم و بنیادگرایی برای واکنش‌های مسلمانان به تهدیدات مدرن که از درک امنیت و ناامنی در پارادایم مدرن آن نشأت می‌گیرد، یکی از ناتوانی‌های این مکاتب در درک مفهومی امنیت از منظر مسلمانان است که در جای خود به خلق نوعی معمای جدید امنیتی منجر شده است. معمایی که نه از ناتوانی در درک انگیزه‌ها و اقدامات رقبا برای امنیت‌افزایی خود، بلکه از ناتوانی و ناآگاهی از درک معنای امنیت و تهدید و ناامنی ناشی از تفاوت پارادایمی در درک امنیت برخاسته است. مفهوم‌سازی‌هایی همانند، «تهدیدات نامتقارن، غنی‌سازی هسته‌ای، شبکه‌های جنایی بین‌المللی، نابرابری‌های جهانی، آسیب‌های زیست‌محیطی، تروریسم، حملات سایبری» در کنار رقابت میان دولت‌ها به‌عنوان تهدیدات یا عوامل تهدیدات جهانی (Mabee, 2009: 4)، همگی در چارچوب درک مدرن از امنیت معنا می‌یابند. درحالی‌که این تهدیدات خود ناشی از گسترش این پارادایم و جهانی شدن آن در نظر و در عمل است، اما واکنش به آن و امنیت‌سازی لزوماً برگرفته از و مبتنی بر چنان درکی نیست، درک‌های دیگری نیز وجود دارد که باید بررسی شوند. از این‌رو، بیان درک‌های متفاوت از مقوله و مفهوم‌سازی امنیت، خود به معنی نقد مکاتب امنیتی موجود است.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. قرآن کریم.

ب) خارجی

2. Arendt, Hanah (1978), *The Life of The Mind*, Harvest book, New York, London.
3. ALcoff, Linda (2010), "Continental Epistemology", (pp:287-292) in: *A companion to epistemology* / edited by Jonathan Dancy, Ernest Sosa, and Matthias Steup. – 2nd ed, Wiley and Blackwell.
4. Bilgin, Pinar (2008), "Critical Theory", in Paul D. Williams, (ed), *Security studies: an introduction*, Routldge.uk. www.eBookstore.tandf.co.uk.
5. Booth, Ken (2007), *Theory of World Security*, Cambridge University Press. www.cambridge.org/9780521835527.
6. Cleeve, James van (2010), "Kant, Immanuel (1724–1804)", (pp:472-475), in: *A companion to epistemology* / edited by Jonathan Dancy, Ernest Sosa, and Matthias Steup. – 2nd ed, Wiley and Blackwell.
7. Collin, Alan (2004), "State-Induced Security Dilemma: Maintaining the Tragedy", *Cooperation and Conflict*, No39, pp.27-44.
8. Didier Bigo and Anastassia Tsoukala (2008), "Understanding (in)security" in Didier Bigo and Anastassia Tsoukala(ed) (2008), *Terror, Insecurity andLiberty; Illiberal practices of liberal regimes after 9/11*, Routldge, London.
9. Diskaya, Ali (2013), "Towards a Critical Securitization Theory: The Copenhagen and Aberystwyth Schools of Security Studies", <http://www.e-ir.info/2013/02/01/towards-a-criticalsecuritization-theory-the-copenhagen-and-aberystwyth-schools-of-security-studies/>
10. Dunne, Tim and Nicholas J. Wheeler (2004), *We the Peoples: Contending Discourses of Security in Human Rights; Theory and Practice*, *International Relations*, No 18, pp:9-23.
11. kothari, Vinod (2006), *Securitizatio; The Financial Instrument of the Future*, John Wiley & Sons, Inc. USA.
12. Fabozzi, Frank J, Vinod Kothari (2008), *Introduction to securitization*, John Wiley & Sons, Inc. USA.
13. Huysmans, Jef (1998), "Security What Do You Mean? From Concept to Thick Signifier", *Uropean Journal of International Relation*, Vol 4, No. 2:226-255.
14. Mabee, Bryan (2009), *The Globalization of Security; State Power and Legitimacy*, Palgrave Macmilan, UK.
15. McSweeney, Bill (1996), "Review: Identity and Security: Buzan and the Copenhagen School", *Review of International Studies*, Vol. 22, No. 1 (Jan), pp. 81-93.
16. Paulaskas, Kęstutis, *The Security Studies, the Status Quo and the trends*, pp.209-231.
17. Trachtenberg, Marc (2003), "The Question of Realism", *"Security Studies"*, 13: 1, 156 — 194.
18. Snyder, Jack , "Tensions Within Realism: 1954 and After", pp54-79, in Nicolas Guilhot (edited) (2011), *The invention of international relations theory: realism, the Rockefeller Foundation, and the 1954 Conference on Theory*, New York, Columbia University Press.
19. Williams, Paul D. (ed) (2008), *Security studies: an introduction*, Routldge.uk. www.eBookstore.tandf.co.uk
20. Whitworth, Sandra (2008), "Feminist Perspectives", in Paul D. Williams, (ed), *Security studies: an introduction*, Routldge.uk. www.eBookstore.tandf.co.uk.